

از کتاب «جمهوریت»
ترجمه واقتباس از متن انگلیسی
تالیف فرانسیس مک‌دونالد کورن‌فورد



تمثیل افلاطون

درباره غار معروف به «مثل افلاطون»



قسمت سوم

«فیلسوف شاه»

سقراط - من گفتم :

برای ترسیم و نمایش طبیعت و اقیانوس بشری ، چه آنانکه دارای ذهنی روشن و چه آنانکه خلاف آن دارند ، غاری را در نظر مجسم کن که در آن جمعی بی‌خبر سکنی گزیده‌اند ، برای ترسیم و توجیه این غار ، بهتر آنکه بدین گونه بیان شود :

غاری است تاریک که در قسمت زیرین قرار دارد . تنها نوری که بدین غار و سکنی‌گزیدگان آن میرسد ، از منفذی تنگ و طولیل میگذرد . سکنی‌گزیدگان این غار از کودکی در این دشمه بزرگسیر کشیده شده‌اند و دست و پای و گردن آنان در سلسله است ، وضع نشیمن آنان بگونه‌ای است که روی آنان بسمت مخالف درغار است ، آنان یارای حرکت ندارند چراکه بند و زنجیر از حرکتشان باز داشته است ، تنها توانایی آن دارند که بسمت جلو نظاره کنند ، در حالیکه روی آنان به دیوار است ،

* آقای صدرالدین میرزائی از ترجمانان محقق معاصر

(۱) FRANCIS MAC DONALD CORN FORD

بالای غار، بر طبقه زبرین، آتشی افروخته و شعله‌ور است. فاصل میان پرتو آتش در طبقه بالا و زندانیان طبقه پایین، دیواری است که از نفوذ نور و صدا طبقه زبرین مانع است. مثال این دیوار کیفیت قرار آن، همچون دیوار خیمه شب بازاری است که خوبستن در ماوراء قرار گرفته و عروسکان خود را در ودا، دیوار برقص در آورده باشند.

حال، وضع غار نشینان زندانی را در نظر مجسم کن! آنان اشباحی را در سمت مقابل، بطور ابهام می بینند، زیرا نور از جانب مخالف به روزن می تابد ولی آنان تنها سایه آمد و شد مردم بالا را می بینند. در بالا، انسان ها و حیوان و اشیاء چون سنگ و چوب و دیگر مادیات وجود دارد. حال زندانیان غار نشین بدین گونه است:

عده ای بگفتگو نشسته و پاره ای خاموشند، چنین نظر می رسد که آنان جز خود به دیگری نمی اندیشند و جز عالم غار، عالمی را نمی شناسند، تنها دانش آنان از بالائیان، سایه های ابهام موجودات عالم بالاست که این دانش البته بس مختصر است.

حال اگر منفذی در مدخل غار فرض کنیم، هنگامی که یکی از ساکنان طبقه بالا از مقابل غار گمگمکنان بگذرد، غار نشینان بتصور آن هستند که سایه و شبیحه در مقابل آنان است، بگمگمگواست. این قبیل زندانیان غار نشین مایل به کشف حقیقت «نور» نیستند، بلکه، مایلند سایه هر حقیقت را ببینند زیرا غار نشینند و حقایق را در پرده ای از ابهام می بینند، بلکه می توان گفت آنان ساختگی و بدل حقایق را می بینند نه خود حقیقت و نفس شینی را.

حال اگر یکی از غار نشینان زندانی، رهائی یافته به طبقه زبرین «عالم بالا» راه یابد، برای چه خواهد گذشت؟ حال او چنین خواهد بود:

او همچون نابینایی که بناگاه دیدگانش بینا شده است، از دیدن نور، چشمانش خیره میشود و با تازگی این خیرگی روی گرداندن از نور و میل به تاریکی است، چشمان او تاب تجلی حقیقت را ندارد، زیرا ما که از عالمی بس تاریک در عالمی بس روشن دیده گشوده است. هر چه می بیند، با عالم سابقش مزاین است.

حال اگر کیفیت وجودی عالم بالا و حقایق موجود آن با ارائه و سپس باو گفته شود:

آنچه در غار «عالم پایین» دیده است همگی بی معنی و ساختگی و مبهم بوده است، چه پاسخ خواهد گفت؟ پاسخ چنین خواهد بود: آنچه در عالم پایین دیده است، حقیقت داشته و او به محسوسات عالم پایین معتقد است. اما آیا پاسخ او بلك حقیقت خواهد بود؟!!

حال اگر حقایق نورانی و تابنده عالم زبرین باو ارائه شود، ولو بزور نه با اختیار، چشمان خود را به نور حقایق عالم بالا باز کند، آیا چشمان او خیره نخواهد گردید؟ مسلماً «آری و مآلاً» غار نشین زندانی که لحظه ای به عالم بالا راه یافته است، از دیدن حقایق موجود ابا کرده، خواستار رجوع به عالم زبرین و قید و سلسله است (۱) باز دستگیری از دستگیران عالم بالا «تیکان» او را

۱- این نمودار آنست که درك حقایق و وصول به سر منزل اصلی، چه دشوار است.

رها نکرده ، همچنان در قصدجان این بینوا زندانی بوده که باو الطاف بیکران کند و «اورا به کانون نور و معرفت رهنمون گردد» . برسر این از تاریکی بسته و ناگاه به نور رسیده چه خواهد آمد ؟ در تشعشع شمس حقیقت ، آیا چشمانش نابینا نخواهد گشت و یارای دیدن يك ذره از ذرات شمس حقیقت را خواهد داشت ؟ نه ، او بنامه و بیکبار بینا نخواهد شد . او نیازمند آنست که چشمانش کم کم به نور آفتاب خوگیرد و يك چند براو بگذرد . در بادی امر خروج از تاریکی آسان نموده تا بتواند بازتاب موجودات و اشیاء را در آب ببیند و سپس اشیاء و موجودات را به نفسه بررسی کند ، بعد از آن براو آسان تر خواهد نمود تا ابدان ملکومی را مشاهده کند و در شب آسمان را ببیند (۱) در شب ، جمال ستارگان نورانی و سپس ماه آسمان براو تجلی کند ، سپس خورشید و جمال آفتاب در میان روز (۲) در پایان عاقبت و سرانجام این زندانی به نور رسیده به آنجا خواهد رسید که خورشید را نظاره کند و به ماهیت آن پی برد ، نه آنکه بازتاب آنرا در آب ببیند ، بلکه حقیقت وجودی آنرا بخود و به نفسه درك کند .

حال وقت آنست که این به حقیقت راه یافته ، از حقیقت وجودی شمس نتیجه برگزید . باینکه خورشید موجد فصول و دوران و سال است و تنفیذ حکم آن باعث پیدائی جهان آشکار و عالم نمود است . حال ، «این به حقیقت راه یافته» در راه آنست که دیگری را نیز دستگیرد و ببهان خود خواند و حقایق آن عالم را بدو باز نماید ، زیرا او به شاهراه حقیقت رسیده و خواهان آنست که دیگری را نیز بدین شاهراه رهنمون گردد . زیرا برحال نزار غارنشینان زندانی که خود زمانی از آنان بوده است ، تأسف میخورد ، زیرا نیک میدانند ، درچه عالم ظلمانی روزگار گذرانده و اکنون هم نشینان پیشینش همچنان باجهل و ظلمت دست بگریبانند (۳) . او بر آنست که از حقایق عالم بالا که زمانی کوناه در آن بسر برده است ، بر مصاحبان قدیم خود ، شمه ای باز گوید و بر جهل و نادانی و بی خبری آنان ، تأسف خورد ، «اما قبل از اینکه بر آنان تأسف خورد از «دریابی، خود شاداست» . اکنون از غارنشینان ظلمانی چه خبر ؟

— آنان به مدح و ثنای دروغین یکدیگر مشغول و بخود فرو رفته اند و بر آن هستند که صلانی ترتیب داده و بکسیکه تیز بین ترین چشم را دارا بوده و بتواند دیدگان خود را ، از درون غار تا امتداد نور روزن گذر دهد ، اهداء کنند ، یار از زندان رهائی یافته ، فکر مصاحبان پیشین خود را نیکو خوانده است که چه خواهد گذشت ؛ حال آیا او چشم داشت به صلوات ترتیب شده دارد و یا در حسرت کسب مقام و افتخاری است که دوستان زندانی او برای خویشان ترتیب داده اند ؟ آیا او احساسی همچون احساس آشیل (۴) نخواهد کرد ، احساسی که قهرمان داستان هم کرد ، چنان بود که هر آینه

۱- میتوان بطور استعاره چنین گفت « درك حقایق نورانی در شب ظلمانی»

۲- اعتقاد فلسفی او به «تشکیک»

۳- «مرحله نزول پس از صعود»

۴- Homer's Achilles قهرمان داستان هم که از خدایان بود و بار فرمان شد که بزمین

نزول کند .

بر زمین فرود آمده و همچون غلامی زر خرید در خانه مردی بی‌آشیان وطن خواهد ساخت و یا نزد دوستان قدیم بازگشته و هم‌افق آنان، ابدال هر روزگار بسر برده و گران بار حیات را بردوش خویش هموار باید ساخت (۱)

حال چنین بندها که یار از قید رسته و در عالم بالامکان گرفته، به بازگشت مجبور شود، از آن نوراتی عالم به این ظلمانی خاک فرافتد، بر او چه خواهد گذشت؟ به یقین که چشمان او در تاریکی و ظلمت غار بجائی راه نخواهد برد، همچون سفر پیشین او، که در بادی امر در نور شدید خورشید واله و حیران گردید، اگر چنین گردد، او باید دیدگان خود را بار دیگر در اعماق تاریکی سپرد تا بتواند همچون غارنشینان، بتاریکی خو کند و بر این رهائی لازم است.

اکنون وضع غارنشینان را بنگر که چنان بر یار بازگشته پوزخند همی زند که آن چه سفری بود و این چه حضری است! تو رفتی که بازگردی؟ و لیک اگر اندیشه یار بازگشته را که در خیال رهائی یاران است، در یابند، هر آینه قصد جان او خواهند کرد.

در اینجا تمثیل غار یاران می‌باید و آنچه ذیلاً آورده میشود استنتاجی است که از مثل (ضم اول و دوم) افلاطون از زبان سقراط شده است.

سقراط و زکلاک (۲) عزیز من! هر یک از نکات برجسته این تمثیل که تحلیل شد، شاهد مثالی دان از زندگی مسلمانان بدین صورت: غارنشینان زندانی، ساکنان کره خاکی هستند، روز و شب از راه از دوزخ، تمثیلی است از خورشید و ضیاء آن که بر کره زمین پرتو افشان است، سفر زندانی غارنشین از طبقه سفلی به طبقه علوی، تمثیلی است از روح و راهایش از زندان تن (۳) و ترک دنیا، خاکی و عروج به عالم ملکوت.

سقراط و شما بر آن هستید که درباره این تمثیل که ساخته گمان من است: مطالبی بیش بشنوید آری... بهر حال ملکوت اعلی در باره این حقیقت قضایات خواهد کرد و تنها و آخرین امری که باید استدلال شود، البته بسی مشکل است، درک جوهر فضیلت و خوبی است که از تمثیل فرق قابل استنتاج است و میتواند علت نیکی‌ها و فضایل در این جهان آشکار قرار گیرد، بدون الهام از بن نور و ضیاء که جوهر اخلاق و نیکی است زندگی و ادامه آن بس مشکل می‌نماید و حتی بشر در امر دنیوی شورش اگر دست آویزی جز «تقوی و نیکی» داشته باشد، بر راه عقل و خردگام نهاده است و از کاروان نیکان و امانده است و راه بجائی نخواهد برد.

آن کسانی که بر منزل مقصود رسیده‌اند و هم آن کسانی که روحشان یکچند سیری ملکوتی در ملکوت دیده و از غنایات آسمانی برخوردار یافته، سپس به عالم خاکی نزول و شاهد زندگی

۱ - بهر دو صورت چه بتوان غلامی زر خرید در خانه مردی بی‌خانمان و چه بتوان مساحی فدور بادوستان قدیم، به زندان در شدن یکی است. مثل «مرد رهائی یافته از زندان» نیز همچنان است
۲ - Glaucon نام برادر افلاطون.

۳ - چنین امر هم در این جهان میسر است. چنانکه عیسی مسیح بدان اشارت فراوان داده و بیان عالی (ع) از (موتوا قبل ان تموتوا) اشارتی از شروع یک زندگی نوین در همین جهان و سیر مقامات معنوی است.

دردناك جامعه بشری شده‌اند اکنون مشاهده چنین منظری الم ناك ، آنانرا غمزده ساخته ، جای شگفتی نیست که این به سر منزل مقصود راه یافتگان ، از تمشیت در امور مادی بشری خودداری کنند . حال ، این کسان از عروج به ملکوت اعلی نزول به ارضین سفلی کرده‌اند ، در این ماتمکده جز تاریکی ، از نور خبری نیست . جز ابهام ؛ از وضوح نشانی نیست ، هر چه هست ابهام است ، تاریکی است ، سایه است ، از عدالت واقعی خبری نیست ، بلکه سایه مبهم عدالت بردیدگان جامعه بشری برده پوشیده و مانع از تمیز عدالت واقعی است .

حال ، نقش این نظارگان عالم بالا بر عالم خاك كه عدالت حقیقی را در وجود خویشتن ساخته و پرداخته‌اند ، چه خواهد بود ؟ آنان به اتهام جانبداری از محکمه عدالت ، در محکمه حقوق بشری بمحاكمه خواسته شده‌اند و در این پیکار که پیکار عدالت حقیقی با غیر حقیقت است . دست از آستین بالا زده ، وارد معرکه حق و باطل شده‌اند و در این پیکار مقدس ، جانب عدالت حقیقی را فرو نخواهند گذارد ...

سخن آخر و تعبیری از حقیقت عالم ذر

البته و مسلم ، «مرد روشن بین» چنین خواهد پنداشت که دیدگان در انتقال از نور به تاریکی یا بالعکس باشباه خواهد افتاد ، بنابراین مثال روح همچون مثال دیدگان است بدین تعبیر . . .
روح را نامدتی مدید یارای دیدن و پذیرفتن حقایق مادی دنیای خاکی نبود ، اما بجای آنکه بر این دنیا و مردمش تمسخر نابخردانه کند ، بخود فرو رفته و از خویشتن می پرسد که چنان از آن عالم نورانی بدین عالم ظلمانی نزول کرد ؟ ولی تاریکی و ظلمت مانع و رادعی است از اینکه او به کیفیت و حیات عالم بالا که محسود آدمیان خاکی است نیکو بباندیشد و از غرامات جهل و نادانی که تا گریبان او را فرو گرفته است بیرون شود . اکنون او ناچار به ادامه این زندگی و در این ماتمکده است ، در اینجا است که آیا از حیات عالم بالا که محسود آدمیان است سخن شواهد رفت و از اینکه روح از جایگاه منبع و نورانی عالم بالا بدین ماتمکده سفلی فرود آمده است ، جای خنده بر او نیست ! بعبارت دیگر :

رشته فکر روحانی او بهر دو حال بریده شود ، چه آنوقت که عروجی آسمانی داشت ، تشمس حقایق ، چشم ظاهر بینش را خیره ساخت و چه این زمان که بر زمین نزول کرده ، تاریکی و ظلمت ، گسلنده فکر او است . حال که چنین است ، در عین حال که او غمی سینه سوز دارد ، بسوروح و عروج چنانش و نزول چنینش خواهد خندید .

دنباله و نتیجه غائی این تمثیل مربوط به معارف و فرهنگ است که وقتی دینتر آید .

بمبئی ۱۹۷۳/۱۱/۲۰